



سایه نوستالژی درسزمین دیوان عدیم



نوشته: پوهندوی اقبال حسام¹

۲۰ می ۲۰۲۰

بدخشان- افغانستان

¹ استاد دیپارتمنت دری فاکولته ادبیات پوهنتون بدخشان

چکیده

یاد دوران گذشته سبب ایجاد غم و اندوه در انسان‌ها می‌شود. حسرت گذشته‌های شیرین در تقابل به زمان حال که از دست رفته اند، نوستالژی یا غم غربت نامیده می‌شود. اوضاع سیاسی- اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه به نحوی از آنها در زنده‌گی انسان تاثیر گذاشته و هرگاه مخالف میل او باشند، به یقین که سبب دل‌تنگی و اندوه می‌گردند، شخص را وادار به افسوس خوردن به گذشته‌یی می‌کنند که در تقابل با روزگار حالیه قرار دارد یعنی که در آن یا در عز نعمت بوده، یا از جا و مقام عالی برخوردار بوده و یا احترام و عزت در میان جامعه داشته است؛ خاطرات شیرینی داشته و وقایع دل‌نشین را دیده و سپری کرده است؛ ولی حالا دیگر برای فرد امکان دسترسی به آن‌ها نیست؛ این‌گونه آرزو‌ها و امیال نه‌تنهای در اشعار عدیم؛ بلکه در در اشعار تمامی شاعران به‌گونه آشکار دیده می‌شود و از این شگرد ادبی به یاد حلوای شیرین زنده‌گی گذشته چاشنی گرفته اند و اگر گذشته‌شان هم تباه شده باشد به هر دو حالت اسف می‌خورند، که عدیم شغنانی نیز از این شگرد ادبی بی‌بهره نبوده و مانند دیگر شاعران از آن سود جسته است. در این مقاله پس از بررسی تاریخ و تعریف این شگرد ادبی رد پای آن را در اشعار عدیم به جستجو گرفته و به‌گونه یک ویژه‌گی ادبی مورد کنکاش قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: نوستالژی، شعر فارسی، عدیم شغنانی.

موضوع نوستالژی از لحاظ شکل یک بحث تازه‌ایست در ادبیات و علوم انسانی؛ ولی از دید محتوا هرگز به معنای بدیع و تازه نیست؛ بدین معنا که تا چندی قبل عنوانی که خود نوستالژی یا بخش‌های آن باشد به گونه‌ای عنوان مشخص در آثار متقدمین دیده نشده؛ ولی مثال‌هایی که نماینده‌گی از این عنوان بکنند در آثار گوینده‌گان و نویسنده‌گان قدیمی به وفور دیده می‌شود. اگر به متن موضوع اشعار حماسی مانند شهنامه فردوسی و گشتاسب‌نامه دقیقی نگاه کنیم در آن به از دست رفتن شکوه و قدرت کشور در مقابل به زمان گذشته سخن رفته و در حقیقت شاهان گذشته و خدمت‌شان را بر رخ حکام زمان خود می‌کشند و شکوه‌مندی دور باستان که نشانی از عظمت گذشته بوده و در زمان خودشان (حال) دیده نشده، اسف می‌خورند. در ادبیات عرفانی موضوع جدا شده روح انسانی از مبدا و مکان اصلی خود و آه و فریاد عرفا به خاطر رسیدن به اصل خویش، نماینده‌گی از شگر نوستالژی می‌کند. این مسأله در آثار بسیاری از شاعران عرفانی مانند؛ سنایی، عطار، مولوی... به گونه آشکار بازتاب یافته و ابعاد گوناگون آن قابل بررسی است. به زعم عرفا و شارحان سخن‌شان گویا موضوع دل‌تنگی موجود در اشعار شعرائی چون سنایی، عطار، مولوی و دیگران اگرچه همراه با غم و اندوه است؛ ولی در عمق وجود آن نوعی لذت و شادی موج می‌زند که قابل وصف نیست، غم غربت ایشان حاصل جدایی روح از جایگاه نخستین خویش است که سعی دارند با نیروی جذب و کشش و از بین بردن تعلقات دوباره صافی گذشته را یافته و به سرمنزل مقصود برسند. ادبیات غنایی نیز مانند ادبیات حماسی و عرفانی در آفاق و انفس نوستالژی سیر می‌کند. سخن از بی‌مهری زمان خود می‌زند و معشوقه‌اش را بی‌مهر و محبت‌تر از معشوقان گذشته می‌داند و حال خود را در مقایسه به احوال و روزگار کسانی قرار می‌دهد که در عین سمت و مقام، فهم و دانش قرار داشته‌اند؛ ولی احترام و اهمیت‌شان در جامعه از مقام و منزلت بلندی برخوردار بوده اما حالا دیگر آن ارزش مقام باقی‌نمانده است، از این اوضاع سخت رنج می‌برد و اندوه می‌خورد. بعضی‌ها به از دست رفته‌هایی حسرت می‌خورند که بازگشت مجدد آن‌ها غیرممکن است و این همان دردی است که نه تنها موجب آزردن شده روح می‌گردد؛ بلکه در جسم نیز تاثیر گذار بوده است؛ غمی که در آن هیچ شور و شوقی مشاهده نمی‌شود و هرچه هست یاس و ناامیدی است. ادبیات تعلیمی فارسی دری نیز بیشتر به حال زوال عقل و خرد داد و فریاد می‌کشد.

عديم که عمر مشقت باری را پشت سر گذاشته بود تمام امیال و آرزوی‌های خویش را در اشعارش بیان و به دق دلی خویش مرحم گذاشته است.

بیان مسأله

موضوع نوستالژی تنها وابسته به اشعار قدیم نیست؛ بلکه در اشعار شعرای دیگرزبان فارسی دری مصدق آن آشکار تر است، در این پژوهش سعی شده مولفه های بنیادین نوستالژی مانند (دوری از وطن، ازدست دادن عزیزان، یاد جوانی، نوستالژی اجتماعی و عرفانی- فلسفی) را مورد بررسی قرار دهیم؛ تا در پایان این پژوهش نکاتی که در اشعار قدیم از دید نوستالژی نهفته اند به معرفی بگیریم.

پیشینه تحقیق

در مورد عنوانی که در این جا بحث شده تا اکنون کسی چیزی نه نوشته و تقریباً گفته می توانم که یک بحث تازه ای است؛ اما مرتبط به این موضوع مقالات دیگری توسط افراد و اشخاص نوشته شده اند؛ مانند: بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری از مهدی شریفیان، نوستالژی در اشعار سنایی از سید کاظم موسوی و همکارانش، بررسی وجوه نوستالژی در شعر حافظ از نجمه نظری، نوستالژی در دیوان ناصر خسرو از صفری... آنچه این مقاله را نسبت به مقاله های دیگر تفاوت می بخشد این است که شاعر مان؛ مانند سایر شاعران روزگار و گذشته شیرین پرناز و نعمت نه داشته تا از لذات زنده گی خویش صحبت بکند؛ بلکه سخنش به منظور پند و نصیحت عام است. همه من های فردی نوستالژیک وی من های شخصی نه بلکه آن ها هم جمعی هستند.

نوستالژی

نوستالژی از روان شناسی وارد دنیای ادبیات شده و درون مایه بسیاری از آثار ادبی را به خود اختصاص داده و معانی مختلفی به خود گرفته است. *nostalgia* واژه یونانی بوده و از دو سازه یونانی *nostas* به معنی بازگشت و *algos* به معنی درد و رنج است که در فرهنگ ها به معنای اندوه گینی و گرفته گی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن؛ حزن که به واسطه میل به دیدار دیار خود تولید شود، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه کاشانه و احساس غربت؛ آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت (*Homesickness*) و حسرت گذشته ترجمه شده است (5: 53).

نوستالژی به طور کلی رفتاری است ناخود آگاه، که در شاعر یا نویسنده بروز کرده متجلی می‌شود. ناخود آگاهی جمعی (collective unconscious) در روانشناسی یونگ عبارت است از: تجربه اجداد ما در طی میلیون ها سال که بسیاری از آنها ناگفته باقی مانده است و یا انعکاس رویداد های جهان ماقبل تاریخ که گذشت هر قرن تنها مقدار بسیار کمی به آن می افزاید. ناخود آگاه جمعی بین تمام انسان ها مشترک است و صورت های ازلی را در خود ذخیره می کند، بنابراین از عوامل ایجاد نوستالژی در فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود(این عامل خود یکی از عوامل احساس غربت است).
- حبس و تبعید؛ از مهمترین شکل نوستالژی است که شاعر و نویسنده به خاطر افکار و اندیشه های شخصی و اجتماعی تن به زندان و یا تبعید از وطن می دهد.
- حسرت برگزشته که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می گردد. این مساله ناشی از آن است که شاعر در دوره ی پیشین در شادکامی می زیسته است.
- مهاجرت؛ مهاجرت نیز عامل اصلی ادبیات نوستالژیک است. به ویژه نسل های بعدی که عموماً در غربت به دنیا می آیند، همواره یاد از خانواده به ارث می برند.
- یاد آوری خاطرات دوران کودکی و جوانی و...
- غم درد پیری و اندیشیدن به مرگ.
- وسایر مواردی که جنبه ی روحی و روانی دارد.

نوستالژی به دو نوع فردی و اجتماعی تقسیم می شود. نوستالژی فردی که به لحاظ زمانی به نوستالژی فردی آنی و نوستالژی فردی مستمر تقسیم می‌شود. در نوستالژی فردی آنی نویسنده یا شاعر لحظه یا لحظاتی از گذشته را در اثر خود منعکس می کند؛ اما در نوستالژی فردی مستمر، شاعر یا نویسنده، در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته‌ی خود می پردازد(5: 52).

مفاهیم نوستالژی

نوستالژی از لحاظ مفهوم به دو نوع فردی و جمعی تقسیم می شود. در نوستالژی فردی شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی خود نظر دارد و در نوستالژی جمعی به موقعیت اجتماعی ویژه‌ای توجه دارد.

1. نوستالژی فردی: نوستالژی فردی از لحاظ زمانی به دو دسته آنی و مستمر تقسیم می شود. منظور از نوستالژی فردی آنی، گرایش آفریننده اثر به لحظه یا لحظاتی از گذشته

در خویش است؛ نوستالژی فردی مستمر در بردارنده تمامی اثر شاعر یا نویسنده است. شاعر یا نویسنده‌ای که متأثر از این نوع نوستالژی باشد، در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته می پردازد (13: 173).

در نوستالژی فردی شاعر یا نویسنده لحظه یا لحظاتی از گذشته خویش را ترسیم می‌کند و بر آن حسرت می خورد، بی آن که دیگران را در این حسرت و اندوه باخود همراه کند. نالیدن و شکایت از پیری با یاد کردی از جوانی، موهای سپید، قدخمیده و ثروت و مکنت از دست رفته از جمله این مفاهیم است.

1.1 انواع نوستالژی در شعر عدیم

2.1 دوری از وطن

چنان‌که گذشت، یکی از دلایل مهمی که موجب حسرت زده‌گی و غم غربت می‌شود، دوری از وطن است. این دوری ها گاهی به خواست شخص می‌شود چون ایشان می‌خواهند برای گریز از لطمه های ساختارهای پدر سالانه خانواده‌گی و نظام غالب اجتماعی از وطن خویش جلا شوند؛ ولی عده دیگری به زور و جبر از وطن کوچانده می‌شوند، برای بسیاری ازین افراد، صدمات ناشی از جدایی اجباری و از دست دادن موطن، به افسرده‌گی منجر می‌شود. خانواده عدیم که مانند سایر خانواده روحانی به جرم خدا باوریش در زمان استالین مجبور به ترک وطن گردید غم دوری از وطن اصلی‌اش در ژرفای لایه های روح و روان او ریشه دوانیده بود.

کژدم غربت در دفعه نیش خود را در جگر عدیم خلیده؛ یک دفعه به جرم روحانی بودن توسط دستگاه قدرت زمان شوروی از وطن اصلی خویش که همانا بدخشان تاجیکستان است تبعید می شود و باری هم به وسیله نظام حاکمه زمان افغانستان به قول خودش به جرم مذهبی بودن برای مدت سیزده سال تبعید می‌شود؛ مرغ جاننش در قفس‌کده تبعید می‌سراید:

نبود به غیر کلبه احزان گذر مرا	جز درد و آه و ناله نماند اثر مرا
بینم ز تیره رنگی این چرخ نیل فام	یکسان شده است جلوه شام و سحر مرا...
حاسد خراب باد و سیه روز و در بدر	خاکش به سر که کرد چنین در بدر مرا
این شاه بیت ناصر خسرو چه نکته‌ایست	آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا...

عدیم به دیارش سخت دل‌بسته‌گی و همیشه در فکر آن بوده است، این آرمان خود را هم به گونه نوستالژی لفظی و هم به شکل نوستالژی معنوی بیان کرده است؛ (هدف مان از نوستالژی معنوی آن است که عدیم آرزوی رفتن به دیار و سپری نمودن با اهل دیارش را به صراحت تام بیان کرده؛ ولی در معنوی به گونه آشکارا چیزی نه‌گفته؛ اما از فحوای کلامش بوی نوستالژی به مشام می‌رسد؛ اگر به این ابیات نظر بیندازیم

بهارست و من از ایام راحت برکنار هستم

جدا از دوستان همدم و یار و دیار هستم

چمن خوش گل خوش و بلبل خوش و زاغ و زغن هم خوش

بگو ای طالع واژون چرا من سوگوار هستم...

بیا ای دهر دون پرور بگو باما چه ها داری

چرا دور از وطن همچون غریب و خار زار هستم

عدیم هر چند نومیدم ازین طوفان وحشت ناک

به الطاف خداوندی مگر امیدوار هستم

(9: 217)

تبعید عدیم از زادگاهش شانه‌های وجود وی را می‌فشرده و حسرت دوری از وطن تار عمرش را در سوزن نوستالژی تیر نموده است، تا از وی این فریاد را به یادگار بگذارد:

بند دو ساحل گر برگشایند بر روی مردم چون باب احسان

فرخنده روزیست گرباز بینم چون صبح خندان شام غریبان

(9: 10)

3.1 دوری از عزیزان و خانواده

هجرات و دوری از معشوقه و عزیزان را میتوان از قوی‌ترین دل‌دقی‌هایی دانست سرمنشا اصلی نوستالژی است، بیشتر کسانی که دچار این بیماری شده‌اند کسانی بودند که از

خانواده، عزیزان و کشور دور شده بودند. عدیم در این رباعی به لحاظ دور از خویش و اقارب خویش حسرت میخورد:

فردا عید است هردلی شاد خوش است با قوم و قبایل و به اولاد خوش است
در کنج فراق باش خاموش عدیم زین بزم طرب مردم آزاد خوش است

(9: 244)

از این نوع اشعار در دیوان عدیم به وفور دیده می شود زیرا وی کسی بود که عمرش در زجر و محنت و دوری از وطن و عزیزانش گذشته، اگر سرنخ همه شان را دنبال کنم سخن به درازا می کشد و به گونه نمونه به مثال های کمی به نسبت زیادی قناعت خواهم کرد.

4.1 مرگ دوستان و عزیزان

عدیم در زندهگی خویش شاهد مرگ زیادی از نزدیکانش بوده، به همین سبب با تنظیم واژه های پرسوز گداز، درد دل و سوز سینه خویش را در قبال از دست دادن عزیزانش به تصویر کشیده؛ چون مرگ عزیزان از جمله اندوه های روان فرسای آدمی است. کسانی که در کانون ماتم عزیزان خویش نشسته باشند از عوارض عاطفی و روانی مرگ آن ها بیشتر تاثیر را می پذیرند و حالات روانی و عاطفی ویژه ای را به تجربه می گیرند.

حسرت مرگ، حسرت از دست دادن جان است نه نان چون مرگ عزیزان واکنش های متنوعی از نوع واکنش جسمانی، حالات ذهنی را در وجود انسان بر ملا می سازند و هرکدام این رفتاری هایی از احساس گناه، خشم، اضطراب، ناپیمنی، ناباوری، اختلال در خواب و اشتها را در وجود انسان به وجود می آورند و انسان همیشه در فکر حضور متوفی در توهم شنیدن صدا و در پندار دیدار وی است. اگر انسان کمی تکلیف با شخص متوفا بکشد، از محبت های وی در قبال مریض ذره ای کاسته می شود؛ ولی اگر مرگ ناگهانی باشد و یا هم شخص فرصت خدمت برای متوفا نداشته این زمان درد انسان در قبال تنرفته بیشتر می شود، عدیم زیادترین این نوع رنج ها را زمانی کشیده که در غربت به سر برده و اجازه رفتن به دیارش را نداشته است، اگر وی برادرش را از دست داد و یا هم عزیز دیگرش در زمانی است که از یک طرف دروی وطن و از جانب دیگر همان مرگ عزیزان؛ چه یک حالت جانگاهی به وی رخ داده است غمی ست که کوه را گاه می سازد، دردی ست بی دوا. وقتی که وی آخرین عزیزدل، و میوه وجودش را از دست داد چنین داد و فریادی کشید:

گردیده باز گونه رنگم دگر دگر گوشم شنید نغمه مرغ سحر سحر
 بر یاد دوستان هوس سیر بوستان در خاطرم فتاد و نمودم سفر سفر...
 بی یار دلنوازی احبا و دوستان باشد مرا محیط بدخشان سقر سقر...
 بر یاد روی دختر کم اشک لاله گون ریزد فرو ز دیده گریان مطر مطر
 واحسرتا که رفت و ترحم به من نکرد سنگین دلی که بود دلش چون حجر حجر

(92:9)

5.1 نومیادی از پیری و یاد طفلی

عدیم در جایی از دیوانش بدون هیچ ملاحظه‌ای و پروایی، نومیادی‌اش را به تصویر کشیده؛ هر جایی که سخن از خودش می‌گفت صفاتی چون بینوا، خسته، بیچاره، عاجز... را نیز استفاده می‌کرد و شاید این نومیادی زمانی بیشتر شده باشند که آفتاب عمر وی بر کوه غروب نزدیک شده باشد و آن مرغ طفلی را که او نتوانست در فقس مراد خویش جای دهد و نگهداری کند از پیشش رو به فرار است؛ چون پیری بیشتر مفهومی تائر انگیز و نومیاد کننده دارد و پیام آور مرگ و زوال است.

یادم آمد از زمان کودکی داشتم آغوش مادر متکی
 از همه لذات دنیا بی خبر تکیه گاهم بود دامن پدر
 ناز و نوشی عشرت این اغبری اکل شربم بود شیر مادر...
 جان خود را شاد می‌باید نمود زین فقس آزاد می‌خواهم نمود
 این معانی تا که من بشناختم نقد جنس زنده‌گی را باختم

(173:9)

از دید عدیم جوانی یک فرصت و نعمت ارزشمندی است که نه باید به رایگانش بفروخت، از این رو حسرت روزگار جوانی عمر رفته با وجود همه مشقت‌هایی را که در آن کشیده در شعر او از جایگاه پر بهره‌ای برخوردار است، به جوانان توصیه‌هایی پیرانه دارد تا ظرف زمان جوانی را به نسبت بی‌توجهی نشکنند و از آن سود‌هایی به نفع خود و اجتماع عقب مانده خویش بجویند و دست کسانی که به مال کهنه بیگانگان دراز است را با سعی و کوشش علمی خویش بگیرند؛ وی با وجودی که در جوانی هم از ناز و نعمت روزگار برخوردار نبوده؛ ولی در سال‌های پیری فقر بیشتر به سراغش آمده چون این فقر، فقر کلی

بود و تمام اهل جامعه‌اش را زیر بال خویش گرفت، پس در چنین فقر و درمانده‌گی واضع است که سخن این پیر را حزن انگیز ساخته است، ملولیت طبعش را از پیش افزونی بخشید.

گذشت از سیر عمرم شصت و نه سال حوادث سوخت مغز استخوانم
کنون هم بهتر از عهد جوانی چنان مرغ سحر خوان نغمه خوانم
عدیم هر چند پیرم لیک گویم محبت پرور نسل جوانم

(9: 282)

2. نوستالژی جمعی: در نوستالژی جمعی شاعران خواننده و یا خواننده‌گان را با خاطرات و روی‌داد هایی که در گذشته دور یا نزدیک برای وی رخ داده آشنا می‌کند. از منظر جمعی، آنچه بر زبان شاعر می‌آید غصه‌ها و درد هایی است که خاطر مردم منطقه‌ای را آزده و ایشان را در حقیقتی ناگوار مشترک ساخته است. به طوری که یاد کردن آن از زبان شاعر دردی همگانی را در اذهان زنده می‌کند. در نوستالژی جمعی، شاعر یا نویسنده به موقعیت اجتماعی خاص و ویژه‌ای توجه دارد. در نوستالژی جمعی که در ناخود آگاه جمعی شکل گرفته و حسرت بر دردهای مشترک و قومی است، از مولفه هایی مانند اسطوره پردازی، آرکائیسیم و گرایش به آرمان‌شهر در کنار برخی از کارکردهای زبانی استفاده می‌شود (13: 174).

نوستالژی جمعی به نسبت داشتن حسرت‌ها، فریاد‌ها، و دریغ‌های مشترک و جمعی نسبت به نوستالژی فردی با اهمیت تر است که می‌توان با تصاویر شاعرانه از مرز های زمان و مکان فراتر رفت و به مرز های اعصار و قرون پیوند داد. این نوع نوستالژی ارتباط به ضمیر ناخودآگاه جمعی دارد.

وقتی که شاعر ما به احوال و اوضاع سیاسی-اجتماعی زمانش نگاه می‌کند حالت گیج کننده‌ای به وی رخ می‌دهد که سردمداران و غولان قدرت از مردم و اجتماع چه می‌خواهند و به کدام سویی روان هستند؟ و بیچاره جامعه در دست چند تن در حالت خورد و خمیر شدن است، تیره‌گی و تاریکی زنده‌گی خدادادی عده‌ای از افراد بشر را در نور دیده، ناامنی و بویناکی فساد بر فضای اجتماع حاکم است. بی‌ثباتی است و کار شکنی، بی‌اعتباری افراد سیاسی و امثال آن درد حسرت و اندوه شاعر را بیشتر می‌سازد، او خود را در این آشفته بازار با کسانی که هم رنج او اند هم‌زبان می‌بیند و بعد با زبان تجاهل عارف می‌گوید:

خطر از جانب غرب است یا تاتار یا هردو؟
 جهانی زیر بمبار است یا پیکار یا هردو؟
 معین نیست این معنی که طیارات بم افکن
 خراب آباد اسلام اند یا کفار یا هردو؟
 قوای جنگ اسرائیل در خاور نشد روشن
 تجاوز پیشه اعراب اند یا احبار یا هردو؟...
 محرک گر اتازونی ست آن هم نیست تردیدی
 به ضد شوروی یا جنگ استعمار یا هردو؟
 زبان هایی که با دل ها هم آهنگ و یکی نبود
 نه می دانم که مجبور اند یا مختار یا هردو؟
 به ظاهر صلح آمیزی به باطن جنگ و خونریزی
 شبان می گویمش یا گرگ مردم خوار یا هردو؟
 خطا نبود اگر گویم که طراران غارتگر
 به نام غول یا دیو جنایت کار یا هردو؟

(9: 317)

این سخن عدیم درد مشترک است که انسان های بی گناه و بی خبر از مکر اهل دنیا با این حالت سردچار و از زندهگی چیزی به جز خون ریختن و حسرت خوردن را نه می دانند.

نوستالژی عرفانی- فلسفی

آمدن آدم بر روی زمین پس از خوردن میوه ممنوعه بحث داغ در عرفان و تصوف است؛ زمانی که روح انسان که نفخه الهی است، سفر به کشور تن می کند و سپس در کره خاکی هبوط می کند و به نسبت جدا ماندن از اصل خویش همیشه در تمنای بازگشت و وصال است.

اسیر گیر و دار دانه حرص و هوا گشتی	دریغ ای مرغ جان از آشیان خود جدا گشتی
به امید وفا در روضه شهر سبا گشتی	تو آن مرغ سلیمان که پیک حضرتش بودی
در این ویرانه با جغد بیابان هم نوا گشتی	در آن بستان سرا هم نغمه مرغ سحر بودی
کنون از کثرت بارغم دنیا دو تا گشتی...	قدت چون سرودر گلزار وحدت داشت آزادی
به چنگال هوس آنجا گدایی بی نوا گشتی	نوا ی علم و عرفان بود آن جا دستگاه تو
فرو در بحر گرداب غنای اغنیا گشتی	چرادادی مران سرمایه را از دست ای غافل

این غزل تقریباً شرح غربت و دوری روح انسان از اصلش است، سخن از دوری و هجران است که به نظر گوینده عالم خاکی مانند قفسی است که برای روح ساخته نه شده، به جدایی از اصل خویش افسوس می خورد که به یکباره گی از بهشت جدا شده و دنیا ویرانه هم نوا گشته است.

فنا پذیری دنیا و اهل دنیا در محور اندیشه عدیم قرار دارد، بررسی اشعارش به خوبی نشان می دهد که فنا پذیری دنیا حتمی بوده و به هیچ وجه از آن خلاصی نیست، وی در لابلای اشعارش پیوسته در غم فنا پذیری و زوال آدمی، اندوه مرگ و نگاه بدبینانه به دنیا می پردازد؛ ولی چیزی که در نظرش می تواند اندکی از تلخی یاد مرگ می کاهد، اغتنام فرصت است.

تمام حاصل دنیای دون به راه شتاب	گذشته رفته چو برق جهیده می ماند
دریغ لذت اسباب زندهگی آخر	چو صید رفته از کف پریده می ماند
دلا بخیز خود امروز فکر فردا کن	که پشت دست به دندان گزیده می ماند

نتیجه

در بحث نوستالژی نخستن پدیده ای که عدیم با آن سردچار شده موضوع دوری از وطن و یا زاده گاهش بوده که وی در زمان استالین از وطنش به جرم روحانی بودن خانواده اش کوچانده می شود. به یقین که این حالت روح لطیف کودکانه اش را از همان ابتدا صدمه زده و تا آخر عمر بی تاثیر نخواهد ماند. و بار دیگری هم به جرم بهتان برای مدت سیزده سال از خانه و خانواده اش به گونه تبعیدی دور گذاشته شده بود. چون هر فردی نسبت به میهن خویش دل بستگی ویژه ای دارد. این علاقه زمانی فزونی می یابد که فرد به سبب مهاجرت، از وطن به شرایط نا سازگاری مواجه شده باشد، مرگ از دست دادن عزیزان، یاد جوانی و هم حال و احوال بودن با جهانیانی که از شر افراد فرصت طلب در امان نیستند و حسرت خوردن از جدا شدن آدمی از اصلش به امید وصال محتوای سخن او را از دید نوستالژی تشکیل می دهند.

1. حسام، اقبال. (13). شعرای معاصر شغنان. کابل: قرطبه.
2. رحیمی، ابوالقاسم و دیگران. (1394). غم غربت (نوستالژی) وطن در سروده های محمد رضا شفیعی کدکنی. فصلنامه پژوهش های ادبی و بلاغی. سال سوم. ش. 10.
3. سبزیان پور، وحیدر. (1392). بررسی تطبیقی نوستالژی سیاسی در شعر ملک الشعرا بهار و جمیل صدقی زهاوی. نشریه ادبیات تطبیقی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی- دانشگاه شهید باهنر. سال 4. ش. 8.
4. سلیمانی، علی و سلیمانی مرتضی. (1394). بررسی زمینه دل‌تنگی در تاریخ جهان‌گشای جوینی. فصلنامه پژوهش های ادبی و بلاغی. سال سوم. ش. 12.
5. شریفیان، مهدی. (1386). بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری. مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان.
6. شریفیان، مهدی. (1387). بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری. فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی. دانشگاه الزهرا. ش. 68 و 69.
7. شعبانی، اکبر و دیگران. (1392). نوستالژی فلسفی در اشعار عطار نیشابوری. فصلنامه زبان و ادبیات- دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج. سال پنجم. ش. 6.
8. عباسی، محمود و فولادی، یعقوب. (1392). بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی. سال سوم. ش. 2.
9. عدیم، سیدزمان الدین. (1380). اشک حسرت. پاکستان: راولپندی.
10. غفوری، فاطمه. (1389). بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار. فصلنامه ادبیات فارسی. سال ششم. ش. 15.
11. محمدی، برات. (1391). از غم و حسرت شاعران کلاسیک تا نوستالژی شاعران رمانتیک. فصلنامه تحقیقات تطبیقی و غنایی. آزاد اسلامی- واحد بوشهر. ش. 11.
12. محمدیان، عباس و رجبی، مسلم. (1393). بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر جبران خلیل جبران و شفیعی کدکنی. نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه باهنر کرمان. سال ششم. ش. 11.
13. موسوی، سید کاظم و شمسی حسین. (1390). نوستالژی در اشعار سنایی. دانشگاه شهر کرد. ش. 16.
14. نظری، نجمه و شاهی مریم. (1395). بررسی وجوه نوستالژی در شعر حافظ. فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی. ش. 44.